



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

واژه‌ی انعطاف‌پذیر طبقه

ارنست لوهوف

ترجمه‌ی: مژده ارسی



خرداد ۱۳۹۹

نه تنها طبقه‌ی کارگر، بلکه خودِ مفهومِ طبقه نیز — پیوسته و وابسته به خودِ طبقه — تاریخی طولانی با تحولاتی ژرف‌پو را پشتِ سر گذاشته است. این تاریخ با کارل مارکس آغاز شده است. تصور او از طبقه وحدتِ دو وجهِ وجودی کاملاً متفاوت است. از یک‌سو مفهومِ طبقه در تئوری رهایی‌بخشی وی نقش کلیدی بازی می‌کند؛ طبقه کارگر در تز اصلی او، به‌ویژه آن‌گونه که در نوشته‌های آغازین صورت‌بندی شده بود، به سرنگونی مناسبات سرمایه و مبارزه برای رهایی از هر نوع ظلم و ستم فراخوانده می‌شود. از سوی دیگر، مفهومِ طبقه، بخش جدایی‌ناپذیر نقد اقتصاد سیاسی اوست. در آن‌جا سه طبقه اصلی جامعه بورژوازی، سرمایه‌داران، رانت‌خواران زمین و کارگران مزدبگیر، به‌عنوان «شخصیت‌یابی انسانی مقوله‌های اقتصادی» عمل می‌کنند. در نتیجه بین این دو وجه وجودی تنش وجود دارد؛ در جایی که مارکس نظریه‌پرداز، رهایی طبقه کارگر را قدرتی می‌دانست که از مناسبات سرمایه فراتر می‌رود، [مارکس] اقتصاد سیاسی‌دان، منافع طبقاتی را به‌عنوان امری کاملاً درونماندگار و ذاتی مناسبات سرمایه تلقی می‌کرد. طبقه کارگر به‌عنوان شخصیت‌یابی کالای نیروی کار، تنها به فروش کالای خود با شرایط مطلوب یعنی رسیدن به دستمزدِ بالا و محدود کردن ساعات کار علاقه دارد.

مارکس، این وجوه وجودی و اگر [و متضاد] در مفهومِ طبقه از دید خود را، با این نظریه درآمیخت که طبقه کارگر نهایتاً نمی‌تواند وضعیت خود را در چارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری بهبود بخشد. درست همین صاحبان کالای اساسی سیستم سرمایه‌داری، [یعنی] نیروی کارِ آفریننده‌ی ارزش اضافی، به‌طور سیستماتیک از نعمت‌های آن محروم می‌مانند و این امر آن‌ها را به تبلور انسانِ نافی نظم سرمایه‌داری و به نیروی پیش‌برنده‌ی آزادی جهانی بدل می‌سازد.

با توجه به فلاکت پرولتاریای قرن نوزدهمی، این دیدگاه احتمالاً قابل قبول به‌نظر می‌رسید. اما از طنز روزگار، همین جنبش کارگری بود که در ابتدا زیر پرچم مارکسیسم جنگید و دقیقاً همان چیزهای ظاهراً دست‌نیافتنی را [در چارچوب سرمایه‌داری] به‌دست آورد. در مبارزات سخت و طاقت‌فرسا که چندین دهه ادامه داشت، فروشندگان نیروی کار توانستند خود را به‌عنوان سوژه‌ی ذینفع آزاد و دارای حقوق برابر به‌کرسی بنشانند و لقمه‌ای از خوان سرمایه‌داری را برای خود تضمین کنند. بنابراین منافع طبقاتی به آن‌چیزی تقلیل یافت که همیشه مورد نظر اقتصادسیاسی بود: علاقه‌ای پیش‌پاافتاده به پول، که به‌هیچ‌وجه فراتر از جامعه سرمایه‌داری نمی‌رود. به این ترتیب تعبیر همدلانه‌ی مارکس از مفهومِ طبقه، به وارونه، هم‌چون دریافتی نظرورزانه و متکی بر فلسفه‌ی تاریخ از آب درآمد.

جنبش کارگری، مدت‌زمان طولانی بر این باور بود که رسالت طبقه کارگر غلبه بر شیوه تولید سرمایه‌داری است. دیکتاتورهای توسعه سرمایه‌داری دولتی حتی به‌طور جدی ادعا می‌کردند که به این هدف دست یافته‌اند. با این حال، استدلال رسالت ویژه‌ی طبقه اساساً تغییر کرد. در حالی که مارکس در نوشته‌های اولیه خود زندگی

کارگر مزدی را هنوز نقطه اوج هر نوع «بیگانگی» قلمداد می‌کرد، در نزد وارثین او، کار و هستی کارگری به دلیل اصلی افتخار طبقاتی تبدیل شد. جنبش کارگری می‌خواست تحت شعار «تنبل‌ها را کنار بزنید»، همان‌طور که در «سرود» انترناسیونال آمده است، در مقدس‌ترین عنصر جامعه‌ی بورژوازی، اصل متضاد سرمایه را بازشناسد. این هویت طبقاتی مثبت کارگر سفیدپوست، که مبتنی بر مذهب کار است، نه تنها هیچ ارتباطی با «رهایی جهانی» (مارکس) ندارد، بلکه حتی کاملاً با سلطه‌ی نژادپرستانه و جنسیتی سازگار است.

پس از سقوط سوسیالیسم واقعاً موجود، تا مدت‌ها مفهوم طبقه به‌ندرت در مباحثات چپ نقشی ایفا کرد. در این میان [وضع] تغییر کرده است. «سیاست طبقاتی جدید» دوباره شیک شده است. با توجه به پیشینه‌ی طرح‌شده و لایه‌های مختلف معنایی مفهوم طبقه، وقتی نمایندگان این جریان از طبقه صحبت می‌کنند، باید دقیقاً توضیح دهند منظورشان چیست. متأسفانه آن‌ها دقیقاً از روی همین مرحله می‌پرند. در عوض، همیشه فرض را بر این می‌گذارند که موضع‌رهایی و موضع طبقاتی یکسان و واحد هستند.

مفهوم طبقه از منظر اقتصاد سیاسی، که منافع طبقاتی را به‌عنوان امری ذاتی یا درون‌ماندگار رمزگشایی می‌کند، و مفهوم همدلانه‌ی طبقه، با یکدیگر در تناقض قرار دارند. هیچ دلیلی وجود ندارد که مفهوم طبقه از دیدگاه اقتصاد سیاسی را رها کنیم تا مفهوم همدلانه‌ی آن را دوباره از جعبه‌ی کهنه‌ی عتیقه‌جات بیرون بکشیم. بدبختانه، حامیان سیاست طبقاتی جدید، برعکس، این تضاد را دقیقاً از طرف دیگرش حل می‌کنند. کریستوفر ویمر (جانگل ورلد ۲۰۲۰/۵) [۱] انتخاب خود را صریحاً انجام می‌دهد. وی به‌وضوح از جریان اپرایستی [۲]، به‌خاطر «نجات مفهوم طبقه از دستان تئوری و عمل چپی که در نقد اقتصادی منجمد شده است و سیاسی کردن مجدد این مفهوم»، تمجید کرد. از سوی دیگر، بیش‌تر نمایندگان «سیاست طبقاتی جدید» هنوز شرم دارند مفهوم اقتصاد سیاسی را رسماً روانه‌ی زباله‌دانی کنند. آن‌ها کماکان و با میل و رغبت به این مفهوم [مفهوم اقتصاد سیاسی] استناد می‌کنند زیرا فراخوان همدلانه‌اش به «طبقه»، مبنایی «ماتریالیستی» می‌بخشد. اما، آن‌ها از این طریق طبقه را واقعاً از معنایش تهی می‌کنند.

این کار چنین آغاز می‌شود که نمایندگان «سیاست طبقاتی جدید» به تمامی مبارزات اجتماعی امروز ما، برچسب مبارزه طبقاتی می‌زنند. رویکرد طبقاتی اقتصاد سیاسی از نظر آنان، طبقات را برحسب موقعیت‌شان در فرآیند تولید متمایز می‌کند. اما امروز معمولاً چیز دیگری، مردمی را که مشترکاً در برابر تحمیل‌های سرمایه‌داری می‌جنگند، به‌هم پیوند می‌دهد. در این جا شاید بتوان به‌مبارزات علیه افزایش اجاره بها در این جامعه یا در مقابل خصوصی‌سازی آب‌رسانی در بسیاری از کشورهای تریکونت [کشورهای قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین] توجه کرد. اگر هر دوی این موارد، مبارزات طبقاتی باشند، پس بدیهی است که معیار تعلق طبقاتی، به‌طور واضحی

تغییر کرده است. طبقه، دیگر شامل کسانی نیست که مجبور به فروش نیروی کار خود هستند، بلکه کسانی که از دسترسی آن‌ها به کالاهای مصرفی خاصی، جلوگیری می‌شود.

در سال‌های دهه‌ی هفتاد، طرفداران مبارزه‌ی طبقاتی توجهی به سلطه جنسیتی و نژادپرستانه نداشتند. البته «سیاست طبقاتی جدید» را نمی‌توان به این خاطر متهم کرد. مبارزه با این یا دیگر اشکال سلطه برای آن‌ها به درستی بخشی جدایی‌ناپذیر از برنامه‌ی رهایی‌بخش است. اما، آن‌ها هرج و مرج در مفاهیم را تشدید می‌کنند، زیرا همه‌ی این درگیری‌های اجتماعی را تحت مفهوم مبارزه طبقاتی قرار می‌دهند. کلمه‌ی طبقه به برجستگی تقلیل می‌یابد که وحدت خیالی همه‌ی سرکوب‌شدگان را ایجاد می‌کند و بحث و استدلالی که شالوده‌ی آن است به تکرار مکررات بدل می‌شود. از آنجاکه مقاومت در برابر هر نوع ظلم و ستم، پیشاپیش و مقدم بر تجربه، به‌عنوان مبارزه‌ی طبقاتی شناخته می‌شود، به‌نظر می‌رسد که هر درگیری اجتماعی‌ای، وجود و شور و پویایی طبقه را اثبات می‌کند.

«سیاست طبقاتی جدید» مفهوم تحلیلی طبقه در نقد اقتصاد سیاسی را قربانی می‌کند تا بتواند مفهوم کاملاً اغراق‌آمیز و همدلانه‌ی خویش از طبقه را نجات دهد. [مفهومی که] طرح آن در حدسیات [و تبیینی نادقیق] باقی می‌ماند. از آنجاکه هویت طبقاتی جنبش کارگری قدیمی، تعدیل‌شده بر اساس مذهب کار [کار مذهب‌محور]، دیگر متناسب با زمانه نیست، باید بار دیگر مانند دوران مارکس، آماج منافع طبقاتی علیه موجودیت کارگر مزدی باشد، البته بدون اعاده حیثیت رویکرد فلسفه‌ی تاریخی آن و هم‌زمان با تعمیم مفهوم طبقه به ملحقات انواع انتقادات ظاهری به‌نظام حاکم. بنابراین درک جدید از مقوله‌ی طبقه مانند تلفیقی‌ست از نقل قول‌های مختلف تاریخی که واقعاً با هم سازگار نیستند.

در طی ۴۰ سال [رواج] نولیبرالیسم، فرآیند انفراد و انزوا، کیفیت جدیدی کسب کرده و رقابت همه‌جانبه، روابط اجتماعی را درنور دیده است. هم‌زمان، در جریان روند بحران سرمایه‌داری، نیروهای مرکز‌گریزی که این جامعه را از هم می‌گسلند، غالب می‌شوند، درعین حال که قطبی‌شدن اجتماعی نیز درحال افزایش است. این سؤال به‌نحوی عاجل مطرح می‌شود که با توجه به این امر، فرآیند همبستگی مجدد جامعه با هدف رهایی‌بخش چه شکلی می‌تواند به‌خود بگیرد؟ با توجه به این چالش، سوگندخوردن به‌موضع طبقاتی جای خالی [موضعی درست و دقیق] را پر می‌کند. کلمه‌ی طبقه وحدتی خیالی از جریان‌های رهایی‌بخش ایجاد می‌کند، درحالی که مسئله بر سر صورت‌بندی یک چشم‌انداز واقعی ضد سرمایه‌داری است. استناد به نقد اقتصاد سیاسی برای این امر گریزناپذیر است؛ اما نه به‌منظور استنتاج و اشتقاق موضع طبقاتی مثبتی از آن، بلکه به‌منظور نفی قطعی شیوه تولید و روش زندگی سرمایه‌دارانه، که پایه و اساس شکل‌گیری جدید یک جنبش رهایی‌بخش اجتماعی متنوع را، فرای انجماد هویتی، بنا می‌نهد.

یادداشت:

[۱] متن حاضر در سری بحث‌های جانگل ورلد در تاریخ ۲۰۲۰/۷ با تیتر گمراه‌کننده و انتخابی تحریریه، «طبقه به‌جای ناز و نوازش»، منتشر شد.

[۲] جریان اپرایستی، کارگر محوری [Workerism] یا علم کارگر، گرایشی جدید در مارکسیسم در دهه‌ی ۶۰ است با موضوعیت «کارگر». این مکتب نام خود را از کلمه کارگر به‌زبان ایتالیائی اتخاذ کرده است - م..

منبع:

این مقاله در فوریه‌ی ۲۰۲۰ در سایت کریسیس انتشار یافته و در لینک زیر قابل دسترسی است:

<http://www.krisis.org/۲۰۲۰/plastikwort-klasse/>